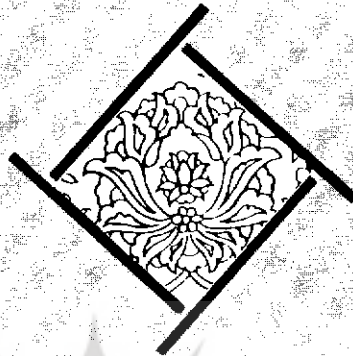




# زیبایی و تعهد در هنر

محمد علی صاعد



پژوهش در علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عِبْدِهِ

اسیر افتاده است، پیوسته کوشیده است به مقام برتر خویش ارتقا یابد و گمشده خود را پیدا کند، قلبش دایم برای آرامش در طپش بوده، هیچ فرصتی را برای رسیدن به مقصود از دست نداده است، همواره در غوغای زندگی نگران و هراسان خویشین خویش، و هنگام سکوت خلوت در جست و جوی مطلوب به ژرفای بحر خیال شناوری کرده است.

انسان این نی از نیستان دور افتاده تا آنجا که می توانیم در ژرفای تاریخ جست و جو کنیم و سراسر گذشته اش را از نظر بگذرانیم پیوسته در جست و جوی خویشتن خویش بوده است، همیشه غباری از غم بر چهره داشته و دایم اندیشیده است که من باید چیزی فراتر از اینکه هستم باشم. عمیقاً معتقد است که مُرغِ باغ ملکوت است و در قفس تنگ خاک و ظلمتکده طبیعت



در طول زندگی به هر چیزی از هستی برخوردار داشته که به نظرش مطبوع آمده در کنارش درنگ کرده و آن را برای خود و آینده نگاه داشته است، هر شیئی را مفید تشخیص داده انتخاب کرده، هر کاری را نیکو دانسته انجام داده و هر چه را خوب تصور کرده تعریف کرده است.

تمام چیزهایی که امروز در دسترس ما می‌باشد و زندگی روزمره را با آن رونق می‌دهیم و از آن برای رفاه بهره می‌گیریم حاصل این جست‌وجوی مدام بشری است.

اما، گویی اینها گمشده بشر نیست و در عین حال که تمام آنچه را به دست آورده و در نزد خود نگاه داشته است و انگاره‌ای از همه آنها در ذهن دارد، باز هم با ولع هر چه بیشتر به جست‌وجو ادامه می‌دهد، تا مگر روزنی پیدا کند و خود را از حصار زمان و مکان بیرون افکند. آیا انسان از نفس جست‌وجو لذت می‌برد یا در پی یافتن چیزی است که عطش لذت جویی او را فرونشاند، از این چیز چه شناختی دارد که حتی برای انتخاب هر یک از مایحتاج طبیعی و حیوانی خود نیز با همین معیار دست به انتخاب می‌زند.

کوشش برای دستیابی به ضرورتها و برآورده شدن نیازهای بشر در طول تاریخ دستاوردهایی مادی و معنوی داشته است که هر فرد به نحو اخص و هر جامعه به نحو اعم از آن برخوردار بوده و از مجموعه کنشها و واکنشها و شیوه زیستها و تفکر جوامع چیزی به نام فرهنگ حاصل شده است که خصوصیات رفتاری و فکری و هنجارهای اقوام و ملل را مشخص می‌نماید. در تمام این ویژگیها وجه مشترکی وجود دارد که همه انسانها آن را معیار انتخاب می‌دانند و نام آن را زیبایی نهاده‌اند که مفهومی مشترک در همه زبانها است «انسان در عمق فطرت خویش همواره در آرزوی مطلق، بی‌نهایت، ابدیت، ازلیت، روشنایی، جاودانگی و خلود، بی‌زمانی، بی‌مکانی، بی‌مرزی، بی‌رنگی، تجرد مطلق، قدس، آزادی و رهایی مطلق، کمال مطلق،

حقیقت مطلق، خیر مطلق، یقین، عشق، زیبایی خوبترین، پاکترین بوده است و آن من راستین و اهورا؛ خویش را در این معانی ماورایی می‌یافته است»<sup>۲</sup> این زیبایی محض هستند. این زیبایی از روزی که انسان پا عرصه حیات گذاشته است برای او مطلوب بوده و آن مفید تشخیص داده و دریافته است که زیبایی یک حقیقت ساری در همه اشیاء است، اما چنان نیست که در تمام نمونها این وجه مشترک را بتوان نمونه‌گیری کرد و مثلاً گفت: از نگاه کردن به گل این کیفیت و آتماشای آسمان این کیفیت و از ریزش آب از آبشار این کیفیت و از رویش و طرز قرار گرفتن انواع گلها در یک چمنزار این کیفیت و از دویدن آهو و سپس ایستادن و واپس نگرستن او این کیفیت به یکدیگر همانند و صفاتی هستند یکسان که به آنها زیبایی می‌گوییم بلکه یک حس ارضای ذوق در انسان وجود دارد که این حس چیزی را زیبا می‌داند که آن حقیقت در خارج هم وجود دارد، یعنی «زیبایی حقیقتی است دو قطبی: قطب دروز ذاتی، به این معنی که نمود حقیقت در طبیعت و در خارج از انسان وجود دارد که زیباست، خواه انسان آن را ببیند و درک کند و لذت برد یا نه، یعنی زیبایی خاصیت ذاتی و درونی آن حقیقت و نمود موجود در طبیعت است، و قطب برونی - که بیرون و جدای از آن شیء، زیباست - یعنی انسانی هم باید باشد که آن را درک کند و از آن حظ بگیرد، چه اگر آدمی وجود نداشته باشد. موضوع زیبایی گویی منتفی می‌شود، چون دیده‌ایم که همان چیزی را که انسان آن را زیبا می‌شمارد و عزیزش می‌دارد، مثلاً یک بوته گل وحشی بسیار دلخواه و دوست داشتنی را، اگر حیوانی آن را خوراکی تشخیص نداد رها می‌کند و به سراغ علفی خوراکی مطابق مذاق خود می‌رود»<sup>۳</sup>

مبحث زیبایی و شناخت آن از مباحث پر دامنه و پیچیده‌ای است که مبتنی بر نظریه‌های چندی است که با تعریفهای همه جانبه و مقدمه و ذوالمقدمه‌های آنها دامنه وسیعی دارد که شرح و بسط آن چنانچه سزاوار و



منظور و مقصود خود را توأم با دین و فلسفه و در همان قلمرو به انجام رساند و برای تجلی و ظهور و معانی الهی اشیاء و عمیقترین منافع بشریت و کلی‌ترین حقایق روح شکل خاص و صورت مخصوص به خود گیرد.

ملتها در آثار هنری وسیعترین تصورات و الهامات خویش را به منصهٔ بروز و ظهور می‌رسانند؛ هنر کلیدی است که گنجینهٔ معارف را به روی بشر می‌گشاید و تنها کلیدی است که مفهوم عقول و ادیان را میسر و آسان می‌نماید..... خصیصهٔ هنر آن است که به صورت محسوس عالیترین تصورات را بنمایاند، و آنها را به خواص پدیده‌های طبیعی و احساسات نزدیکتر نماید»<sup>۴</sup> غرض از نقل قول هگل فقط این است که ارتباط پیچیده و نزدیک و یکسان‌نهایی زیبایی و هنر را نشان می‌دهد و گرنه با گفته‌های او نیز مخالفت شده است، و بر نظریات وی هم نقض وارد کرده‌اند، اگر چه هربرت رید نیز که خود در مقالاتش از این دسته است، دربارهٔ هگل چنین اعتقادی دارد: «هگل نمایندهٔ یک معمای ساده در فلسفه است، همهٔ فلسفه‌های پیشین در او به هم می‌رسند غربال و گذاخته می‌شوند، و به خالص‌ترین و کم تناقض‌ترین عناصر فکر بشر تبدیل می‌شوند، هگل نظافتچی بزرگ دستگاههای فلسفی است، آنها را جارو می‌کند، و تکه زمین تمیزی را آماده می‌کند تا رویش ساختمان کنیم. گذشته از این گاهی نیز اسکلت‌بندی ساختمان را در اختیارمان می‌گذارد که کافی است اجزاء درونی‌اش را بسازیم، این اسکلت‌بندی دیالکتیک اوست»<sup>۵</sup>

دیالکتیک هگل به تقابل ضدین استوار است، اما منظور هربرت از دیالکتیک هگل در اینجا چیزی جز روند تفکر و تقابل یا کنش و واکنش نیست، یعنی هر

بایسته است در استطاعت این قلم نیست. گذشته از اینکه شناخت زیبایی و بررسی همه جانبه و سالم جستن از میان تعریفهای پیچیده‌ای که دارد و به علت جامع و مانع نبودن هر یک از نظریه‌ها که خود موجد نظریه‌های دیگر شده است ادامهٔ این بحث سخن را به درازا خواهد کشاند و ما را از مطلب و نتیجهٔ منظور از این نوشتار دور خواهد کرد.

بنا بر این مقصود از طرح شناخت زیبایی ارتباط تنگاتنگی که زیبایی با هنر دارد و با طرح مسئلهٔ هنر، شناخت زیبایی اگر چه به وجه محدود برای شناخت هنر ضروری است چون هر جا هنر ظاهر شود به نحو غیر قابل انفکاک با زیبایی تجلی می‌کند، مثل نور با خورشید، اما ممکن است جایی زیبایی باشد و هنر نباشد، مثل گلی زیبا، جنگلی زیبا، رودخانه‌ای زیبا و هر دو قسم زیبایی چه در هنر و چه در طبیعت از جهت شناخت و تشخیص به انسان بستگی دارد، ولی زیبایی در هنر از آنجا که هنر کارش و ماهیتش زیبایی است، از زیبایی طبیعت افزونی و بر آن برتری دارد. هگل می‌گوید: «در زندگانی روزانه عادت بر این جاری است که می‌گوییم: رنگ زیبا، آسمان زیبا، گل زیبا، رودخانهٔ زیبا، حیوان زیبا، و بالاخره انسان زیبا، ولی قطع نظر از چگونگی زیبایی طبیعت و زیبایی آثار هنری، اگر آن دو یعنی زیبایی طبیعی و هنری را در کنار هم بگذاریم، باید بگوییم که زیبایی هنر عالیتر و رساتر از زیبایی طبیعت است، زیرا زیبایی هنر زاییدهٔ روح است و همان‌طور که روح و نتایج حاصله از روح در مرتبهٔ عالیتر طبیعت و پدیده‌های آن واقع شده‌اند، زیبایی موجود در هنر عالیتر و برتر از زیبایی طبیعت است، هنر وقتی اصالت و جلال و عظمت دارد که خود را آزاد نماید و عالیترین

چیزی از کائنات دستخوش تغییر است با روش معین، یعنی هر پدیده هنری روندی مخصوص به خود دارد که رعایت آن برای هنرمند ضروری است تا اثر او مورد تمجید قرار گیرد. با این اشاره مختصر به شناخت زیبایی پیش از آنکه به مقوله زیبایی در هنر بپردازیم، در یادداشتهای خود چند تعریف و صفتی از زیبایی در

### \* کوشش برای دستیابی به ضرورتها و برآورده شدن نیازهای بشر در طول تاریخ دستاوردهایی مادی و معنوی داشته است.

دسترس داریم که برای مدرک و سپردن به حافظه از مفهوم و معنی و تعریف زیبایی مفید است - خلاصه و مفید، اگر چه بعضی مأخذ ذکر نشده است.

زیبا: ۱- نیکو، پسندیده، مقابل بد ۲- جمیل مقابل زشت ۶

زیبا: نیکو، خوب، مقابل زشت، بد. ۷  
زیبائی: آن است که دلپذیر و مطبوع باشد و به وسیله ذوق درک شود. ۸

زیبائی: چیزی است که تعداد زیادی تصورات را در کوتاهترین مدت در ما به وجود می آورد، و بزرگترین لذت را به ما ارزانی می دارد. ۹  
زیبائی: چیزی است که موجب لذت ما شود بدون ایجاد رغبت و اشتیاق. ۱۰

زیبائی: به مدد احساس شناخته می شود. ۱۱  
زیبائی: عبارت است از وحدت روابط صوری در مدرکات حسی ما. ۱۲

حس زیبایی: حس تشخیص روابط لذت بخش، همان حس زیبایی است، حس مقابل آن حس زشتی است. ۱۳

«خداوند هستی آفرین جریان قوانین و اصول در جهان را راهی برای شناخت حکمت خود قرار داده، و حس کمال جویی را در نهاد آدمیان، راهی برای شناخت کمال و قرار گرفتن در جذبه آن مقرر ساخته و زیباییها را

عامل انبساط و بهجت و سرور درونی انسانها ساخته است که از این راه در جذبه مطلق الهی قرار گیرند و با یاد خدا در حقیقت به یاد حکمت و جمال مطلق بیفتند و در جذبه او حرکت کنند.» ۱۴

خلاصه اینکه کشتی مبحث زیباشناسی از روزگاران قدیم تا امروز در جزر و مد عقاید و آرا و تجزیه و تحلیل افکار، فراز و نشیبها داشته است که با مطالعه و دقت نظر در آن معلوم می شود که نظریات (استتیک) زیباشناسی، با همه پیشینه ای که دارد به تعریف جامع و مانع و مورد اتفاق نرسیده است و شاید هم نرسد، اما این مسلم است که شناخت زیبایی با مطالعه و دقت نظر در آرا و اشیاء و استمرار به کمال می رسد، و مخصوصاً در شخص هنرمند به صورت دانشی غیر قابل وصف در می آید که تعریف آن همانند نوره، از عهده الفاظ و معانی بیرون است.

از آنچه به اجمال گفته شد، حتماً تصویری مطلوب و کافی از زیبایی چیست را در ذهن داریم و همچنین جستجو گریخته ادراکی از ارتباط زیبایی و هنر را نیز دریافتیم، که با توضیحات مختصری از هنر آن را قوت می بخشیم و به هنر چیست می پردازیم.

حس زیبایی انتزاعی پایه اولیه فعالیت هنری است، یعنی زیبایی پس از مرتبه ادراک به مرتبه علم حصولی که رسید، فعالیت و آفرینش هنری آغاز می شود. زیرا هر فرم هنری به نحو غریزی با ادراک سر و کار دارد و به لحاظ همین خاصیت ذاتی، چه هنرمند و چه نظاره گر طرفدار هنر را نیز با شعور حسی سر و کار خواهد بود، و هنر چیزی نیست جز بیدار کردن احساسی که هنرمند تجربه کرده است و نقل آن به واسطه حرکت، شکل، یا صدا و اشکالی که به وسیله کلام بیان می شود، به طوری که دیگران هم آن احساس را تجربه کنند. در واقع «هنر عبارت از کوششی است که برای ایجاد زیبایی، ایجاد عالم ایدآل و عالم صور و عواطف منزه در کنار عالم واقع به کار برده می شود، و زیبایی عبارت از تناسب و هماهنگی (هارمونی) و بیان حال است.

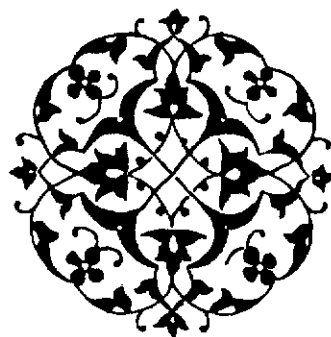


به توضیح دیگر، هنر تجلی احساس است که در خارج به وسیله ترکیب خطها، شکلهای، رنگها، اشارات، حرکات، صداها یا الفاظ که تابع اوزان معینی هستند انتقال می‌یابند، و جوهر هنر چیزی است که ما را به درون خطها و رنگها و کلمات سیر می‌دهد و محصولی از قسوی شعوری است که هدف عقلانی دارد. اما تصورات عقلانی، ماده هنر نیست بلکه نقطه شروع برای سازمان دادن قریحه هنری است که این قریحه نیز ممکن است غریزی و فطری باشد و ممکن است اکتسابی یا هر دو، و حاصل کار هنری این است که به وسیله تصورات عقلانی تحریک احساس عاطفی می‌کند و بیش از استدلال عقلی کارساز است، یعنی: «کار هنر این است که ممکن است در قالب استدلال و تعقل نامفهوم و دور از دسترس باقی بماند، مفهوم سازد و دسترس همه مردم قرار دهد.<sup>۱۶</sup> آنچه‌آن که برای هر کس که با آن ارتباط برقرار کند، چنین تصور نماید که با این تأثیر هنری رابطه دارد و گویی آن را قبلاً در خود احساس می‌کرده است، اما از بیان آن عاجز بوده است، زیرا انسان این استعداد را دارد که با گرفتن شرح احساسات انسان دیگر از راه دیدن یا شنیدن همان احساسی را که بیان کننده و شرح دهنده تجربه کرده است همان را احساس و تجربه کند. «هنر هدفی دارد، و آن سرایت دادن احساس هنرمند به انسانهاست، احساسی که خود هنرمند آن را آزموده و تجربه کرده است.»<sup>۱۷</sup> باید توجه داشت که به این تعریف اشکال کرده‌اند که چنین هنری باید عامیانه باشد و گر نه بسیاری از آثار هنری هست که همه مردم نمی‌توانند ویژگی آنها را درک کنند و هنر را چنین تعریف کرده‌اند «هنر عبارت است از بیان احساس و ایجاد تفاهم.»<sup>۱۸</sup> و به این اشکال، تولستوی قبلاً پاسخ ضمنی داده و گفته است: «هنرمند باید بر رفیع‌ترین پایگاه جهان‌بینی عصر خویش جای داشته و احساسی را تجربه کرده و رغبت و اشتیاق و فرصت انتقال آن را واجد بوده و در یکی از انواع هنر خداوند استعداد باشد.»<sup>۱۹</sup> زیرا هنرمند رسالت و راهنمایی عموم مردم را به سوی هدفهای عالی‌تر از

زیبا چیزی است که هم تمایلات جسمانی، هم عقل و ذکا و هم تمایلات عالی انسانی را ارضا نماید، هر قدر ذهن و حواس بیشتر راضی شده باشند به همان اندازه زیبایی کاملتر است.

حیاتی که فاقد هنر و ذوق زیبایی باشد، حیات واقعاً ناقصی است؛ نه علم می‌تواند چنین جای حزن‌انگیزی را پر نماید و نه فلسفه. بر عکس اگر هنر و زیبایی را صمیمانه و بدون خودنمایی دوست داشته باشیم، حیات ما خوشیها و مسرات زیادی خواهد داشت. هنر دیوارهایی را که بین افراد انسان، و انسان و طبیعت واقع است منهدم می‌سازد، هنر رشته و رابطه‌ای است بین ملل و نژادها، هنر طبقه روشن‌فکر و پیشرو، ملل و نژادها را به هم نزدیک می‌سازد و ممکن است در تشکیل عالم انسانیت واحدی، عامل مؤثری باشد.<sup>۱۵</sup> چون هر اثر هنری این نتیجه را دارد که گیرنده تأثیر آن هنر با به وجودآورنده آن هنر و تمام کسانی که - چه حال و چه آینده و در هر جا- با این هنر ارتباط برقرار کرده و به همان اندازه آن را درک کرده‌اند رابطه‌ای خاص برقرار می‌کند. اگر چه اندازه درک هر اثر هنری و حدود امتیاز آن به اندازه ذوق و ممارست و دانش و بینش افراد است، و این در همه یکسان نیست.

**\* ملتها در آثار هنری وسیعترین تصورات و الهامات خویش را به منصه بروز و ظهور می‌رسانند.**







یکی از وسایل ارتباط انسانها با یکدیگر و از موجبات ترقی، یعنی پیشرفت بشریت به سوی کمال است.»<sup>۲۰</sup> زیرا «از هنرگریز نیست، تا انسان بتواند جهان را بشناسد و دگرگون سازد، لکن هنری ضرورت دارد که جادوی ذاتی خود را نیز همراه داشته باشد.»<sup>۲۱</sup> و منظور از جادوی ذاتی هنر این است که هنرمند برای خلق اثر خویش دو عنصر اصلی که او را برانگیخته است به کاری ویژه به نام هنر دست بزند، یعنی عنصر آنچه هست و هنرمند مایل است آن را به عنصری کمال یافته تر برساند و ویژگیهای هر کدام از این دو عنصر را به نحو ماهرانه بشناسد و به طرز مافوق معمول و برتر معرفی کند، و در روش خود برای نشان دادن برتری عنصر دوم، تردستی استادانه‌ای را به کارگیرد که روش و ویژه او فوق تصور مخاطبان آن هنرمند و اعجاب انگیز باشد، تا حس برتری جویی مخاطب را به حرکت وا دارد. در واقع هنر ابزاری است در اختیار هنرمند برای سهلتر دست یافتن او به مقصود و هدف خویش همان‌طور که «نخستین ابزارسازی که به سنگ شکل تازه‌ای بخشید تا آن را به خدمت بشر بگمارد، اولین هنرمند بود. نخستین نامگذاری که یک شیء را در پهنه طبیعت مشخص ساخت و آن را به وسیله علامتی تحت انقیاد درآورد، و این آفریده زبان را، به گونه وسیله قدرت، در اختیار انسانها گذاشت نیز هنرمند بزرگی بود.»<sup>۲۲</sup> بدیهی است که از یک سو هنر درجات و مراحل مختلف دارد و در افراد متفاوت است هنر فرود، عالی و متعالی، و متعالی‌ترین هنر آن است که عالیت‌ترین شخصیت موضوع آن باشد و همچنین هر چه از قید زمان و مکان آزادتر باشد و روابط و اجزاء موضوع آن هنر دقیق‌تر و منسجم‌تر باشد اصالت آن ممتازتر خواهد بود، و از سوی دیگر درک حدود یک اثر هنری برای هر کس به وسعت بینش و دانش او وابسته است. (اگر اثر هنری از صافی ذهن هنرمندی که بینش عقلانی دارد گذشته باشد و هنر در محور حیات معقول قرار گیرد جاودانه خواهد ماند.) هنرمند احساسی ممتاز و ذهنی وقاد دارد و

**\* هنر اصیل آن است که هنرمند  
بامشاهده و ادراک دقیق، کیفیتی را  
کشف می‌کند و به تصویر می‌آورد که  
پیش از این در دسترس نبوده است.**

تیزخاطر و روشن ضمیر است و زیباییهایی که دیگران از آن غفلت دارند، کشف می‌کند و نشان می‌دهد و این نمایش موجب شگفتی و گرایش دیگران به زیبایی می‌شود. (برای شناختن هنر ذوق کافی است، اما برای آفرینش هنر لازم است.) هنر یا اصیل است یا تقلیدی است و یا تلفیقی.

هنر اصیل آن است که هنرمند با مشاهده و ادراک دقیق، کیفیتی را کشف می‌کند و به تصویر می‌آورد که پیش از این در دسترس نبوده است، و هنر تقلیدی چنین است که هنرمند با مشاهده و درک زیبایی کار هنری دیگر هنرمندان، یا عیناً از یک اثر هنری صورت ثانوی و مشابه به وجود می‌آورد یا از چند اثر هنری یک اثر تلفیقی به دست می‌دهد، در هنر تقلیدی، اثر تلفیقی مورد توجه است، به عبارت دیگر «در هنر دو طریق وجود دارد که اشخاص می‌کوشند به وسیله آنها خود را ممتاز سازند. در یک طریق، هنرمند با به کار بردن دقیق آنچه دیگران انجام داده‌اند کار آنها را تقلید می‌کند، یا زیباییهای گوناگون کار آنها را انتخاب و ترکیب می‌کند، در طریق دیگر، هنرمند کیفیت عالی را در سرچشمه بدوی آن، یعنی طبیعت می‌جوید. در طریق نخست نقاش از مطالعه پرده‌های نقاشی سبک خود را ایجاد می‌کند و هنر تقلیدی یا التفاتی پدید می‌آورد، در طریق دوم، نقاش با مشاهده دقیق کیفیاتی در طبیعت کشف می‌کند که پیش از او تصویر نشده‌اند و بدین ترتیب یک سبک اصیل ابداع می‌کند، نتایج طریق نخست، چون تکرار چیزهایی است که چشم با آنها خو گرفته است، زود شناخته و ارزیابی می‌شوند، و حال آنکه پیشرفتهای هنرمند در راه جدید ناچار کند خواهد بود؛



زیرا کمتر کسی می‌تواند درباره چیزی که از مسیر عادی خارج شده است داورى کند، یا کمتر کسی می‌تواند ارزش مطالعات جدید را دریابد.<sup>۲۳</sup> بنا بر این برای هنرمند واقعی پرهیز از کارهای تقلیدی ضروری است تا بتواند نبوغ خود را ظاهر سازد. اما در ایجاد کارهای اصیل خود هم از زیاده‌روی، و بکر دور از دسترس بودن نیز بگذرد که دردسر آفرین است و دیر به نتیجه می‌رسد و ای بسا که هیاهوی نقادان او را از دسترس به مقصود باز دارد. بر هنرمند تواناست که از همان هنگام شروع کار هنری برای ارائه مدرکات حسی خود ابزار آشنا و مفاهیم مشترک را انتخاب کند تا مخاطب خود را آسان تحت تأثیر قرار دهد.

### \* زیبا چیزی است که هم تمایلات

جسمانی، هم عقل و ذکا و هم تمایلات  
عالی انسانی را ارضا نماید.

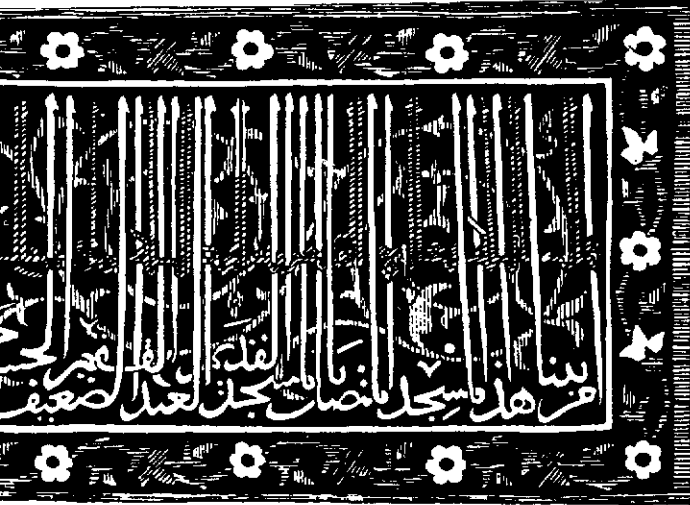
هنر آنگاه آغاز می‌شود که هنرمند احساسی را که تجربه کرده است و تجربه شهودی خود را از علم حضوری به علم حصولی رسانده و در حافظه ضبط و بایگانی کرده است، قصد انتقال را در خویش برانگیزد، و به یاری علایم و ابزار شناخته شده ظاهری برای دیگران آن را تصویر و بیان کند. قوت هنرمند در این انتقال بستگی دارد، به روشنی خیال، نیروی تفکر و رسایی بیان او که حاصل اینها در وضوح اثر هنری نمایان می‌گردد.

اگر هنرمند بتواند موقعیت و مقتضای حال خود را نیکو و صحیح تشخیص دهد و ابزار انتقال را مناسب انتخاب کند و در حین ارائه و تطبیق اندیشه و بیان دقت و وسواس نیکو به عمل آورد، هر احساس زیبایی که مبهم درک می‌شود به مرحله حقیقی و ظهور خود می‌رسد و درک روشن آن آسان خواهد شد، و چنین اثری مورد استقبال و شناسایی قرار خواهد گرفت، چون بسیاری از افراد هستند که به زیباییهای فراوانی به نحو

اجمال و مبهم برخورد می‌کنند، اما به صورت وهم، و به زودی هم از خاطر آنها محو می‌شود و هنگامی که با یک اثر و یک شاهکار هنری روبه‌رو می‌شوند از اینکه کسی توانسته است و همیات آنان را به واقعیت برساند لذت می‌برند و حالت شعف در آنها به وجود می‌آید، این لذت و شعف موجب آرامش درون و زیستن دلخواه است. «انسان احتیاج به حظ و نشاط دارد. اشخاصی که آن را در تماشای بی‌آلایش طبیعت و هنرهای زیبا جست‌وجو می‌نمایند، به آسانی می‌توانند گریبان خودشان را از جذبه حظه‌های مبتدل نجات دهند، به علاوه هنر، انسان را عادت به زندگی در یک عالم ایدآل می‌دهد، صفا و طهارت را به زندگی شخصی و اجتماعی داخل می‌کند و آن را زیبا و قابل تحمل می‌سازد. چقدر اجتماع و انسانیت زیبا می‌شد، اگر رنج و الم، فقر و بدبختی از آن رخت بر بسته، همه برای همه کار می‌کردند، ملتها و نژادهای مختلف آزاد و مستقل در یک جهان آرامش و کوشش، برادرانه دست به دست هم می‌دادند!

هنر عواطف و احساسات را بی‌آلایش گوناگون در انسان تولید می‌نماید و او را از کینه و خودبینی رها ساخته، به پاک نظری و راستی که ضروری حیات اخلاقی است حاضر می‌نماید.<sup>۲۴</sup>

انسان آمادگی دارد برای رهایی از غربت و تنهایی تلاش کند، تلاشی از سر رغبت، تلاش برای اینکه رابطه‌ای معقول بین خود و دیگران برقرار کند. اجتماع افراد در سالن تئاتر و سینما، رفتن آنها به نمایشگاه نقاشی، خط و سایر نمایشگاههای هنری، حضورشان در نشستهای شعرخوانی، پولی که برای خرید کتابهای ادبی هزینه می‌کنند، ارجی که برای شاعر و هر هنرمندی قایل هستند، همه اینها آگاهانه و یا ناخودآگاه برای برقرار کردن این ارتباط و برداشتن پرده‌های فاصله است، افرادی که در یک سالن نمایش گردآمده‌اند، هنگام تماشا در تمام لحظه‌ها به اتفاق، به یک چیزی می‌اندیشند و توجه آنها به یک موضوع معطوف است، اگرچه



استعدادها و برداشتها مختلف باشد، یک اثر ادبی که نشر می‌یابد هر پنج، یا ده هزار نفر یا بسیار بیشتر، که این اثر را مورد مطالعه قرار می‌دهند با هم ارتباط پیدا می‌کنند، تبادل نظر حضوری و ذهنی حاصل می‌شود، و زمینه تبادل افکار و همفکری برای بهتر زیستن و درست زیستن آماده می‌شود و این کار - یعنی آماده کردن این زمینه - با کوشش هنرمندان و نتیجه تلاش آنهاست. «هنر عبارت است از کوشش انسان برای برخوردار شدن از آنچه که باید باشد، اما نیست.»<sup>۲۵</sup> وقتی از هنر تعبیری این چنین داشته باشیم، که پیوسته در جست‌وجوی چیزی هستیم که آن را نداریم و باید داشته باشیم و یاد داریم و از آن غفلت کرده‌ایم، تکلیف مسؤولیت هنر معلوم است، و ما تعهد در هنر را جزء لاینفک هنر می‌دانیم.

طرح این مسئله که «آیا هنر برای هنر خوب است یا هنر برای مردم؟ این سؤال دقیقاً از مسئله آزادی هنرمند بر می‌خیزد، یعنی اگر ما این نکته را حل و روشن کنیم، آن مسئله هم خودبه‌خود پاسخ خواهد یافت، کسانی از هنرمندان پنداشته‌اند که اگر هنرمند متعهد به مردم باشد، به خاطر آنها تولید هنری بکند، و در هنگام خلق آثار هنری گوشه ذهنش معطوف به مردم باشد، در این صورت، خود را در قفس نهاده، آزادی خودش را محدود کرده و این با آفرینش هنری منافات دارد، چون در آفرینش هنری و خلاقیت آنچه که نباید باشد قید و بند است، و هنرمند باید صد درصد خودش را آزاد نگاه دارد و جوشش ضمیر را تحت هیچ قالب و ظرفی درنیآورد. از این جهت اگر عاملی و قاسری آمد و مجرای خاصی برای جوشش هنری و به قالب ریختن آن شد، مساوی است با خفه کردن هنر و ستاندن ماهیت هنر از هنر. حال سؤال این است که آیا واقعا این طور است؟ این مطلب.... بر می‌گردد به این که هنر ماهیتش چیست؟ اگر ما آن را بشناسیم و بدانیم شطر و شروط هنر چیست و چه چیزهایی به منزله اجزای ماهیت هنر هستند به نحوی که آنها را از هنر نمی‌شود سلب کرد، در

این صورت دیگر تکلیف این مبحث روشن می‌شود که هنر آزاد یا هنر متعهد در برابر هم داریم یا نداریم. با کمی تأمل به اینجا می‌رسیم که تمام مسائل به شخصیت هنرمند بر می‌گردد. هیچ انسانی نمی‌تواند از ایدئولوژی، از جهان بینی، از زیستن در جغرافیای خاص، از زیستن در تاریخ خاص، از داشتن هویت تاریخی - فرهنگی خاص بر کنار باشد و مدعی باشد که بر فراز همه این تاریخ و جغرافیای فرهنگ می‌تواند پرواز کند و متعلق به هیچ کدام از اینها نباشد، این با انسانیت انسان که موجودی است جزئی و شخصی پرورش یافته در محیط خاص، منافات دارد. از آن طرف نیز هیچ هنری از محتوای خودش نمی‌تواند آزاد باشد، ما هنر بی محتوا نداریم، هر قدر هم یک هنرمند خودش بی مایه و بی سرمایه و بی محتوا و بی تعهد باشد ولی بالاخره وقتی چیزی (هنری) از او صادر می‌شود آن شیء صرف نظر از شخص هنرمند برای خودش در عالم هنر و ابتکار، معنی، محتوی و موضوع و جایی دارد. بنابراین چه انتظار می‌توان داشت که یک هنرمند بتواند هنر آزاد تحویل دهد؟ آیا غرض این است که هنر آزاد از شخص هنرمند و یا هنر آزاد از ایدئولوژی باشد؟ غرض این است که هنر آزاد از جهان بینی باشد؟ اینها تمام شرط تحقق آثار هنری‌اند به خاطر اینکه تمام جزء ماهیت شخص هنرمندند، و چون شخص هنرمند نمی‌تواند آزاد از





ماهیت خودش باشد، به تعریفی که گفتیم، و اصلاً آزادی در این صورت معنی ندارد. پس ما در واقع اصلاً هنر بی‌تعهد نداریم و این درست نیست که بگوییم آیا هنر متعهد داریم در برابر هنر غیرمتعهد.<sup>۲۶</sup> آن کسانی هم که برخلاف تعریفی که شد هنر برای هنر را تبلیغ می‌کنند، اگر توجه به پیدایش این طرز تفکر و این اصطلاح داشته باشند، دیگر آن را در تقابل با هنر متعهد مطرح نخواهند کرد، زیرا پیدایش اندیشه هنر برای هنر خود ناشی از حس مسؤولیت و گریز از بهره‌برداری بورژوازی از هنر است. «هنر برای هنر یعنی طرز تفکری که توسط بودلر، شاعر بزرگی که اساساً واقع‌گرا، بود اتخاذ شد - پرخاشی است. به بهره‌گرایی عامیانه و اشتغال فکری ملال انگیز به کسب و کار بورژوازی. این جنبش، از عزم هنرمند برای اجتناب از تولید کالا در دنیایی که همه چیز به کالای فروشی تبدیل شده است، ناشی شد.»<sup>۲۷</sup> هنر برای هنر در مقابل فرهنگستانیهایی اواخر قرن نوزدهم که هنر را به خدمت بورژوایان لذت طلب قرار داده بودند پا به عرصه نهاد. این نوع هنر - فرهنگستانی - همراه با کلاسیسیسم پوچ خود با انتحال اشکال کهن، که محتوای آنها مدتها پیش از بین رفته، با پندارگرایی سفارشی خود، با شورپردازی خود - که به وسیله عواطف کاذب اشک به چشم می‌آورد، و ضمناً با تردستی، پستان و رانی را نمایان می‌سازد - یکی از فرآورده‌های مستهجن جهان بورژوازی بود که در روند تلاشی قرار داشت. این نوع هنر تشکیل شده بود از دروغها، عبارات پوچ و دستبردهای ریاکارانه به سنن کلاسیک دوران رنسانس، در عصری که طی آن، آبرومندی شکم گنده، به فحشا با تجارت عریان و برهنه می‌پرداخت.<sup>۲۸</sup>

هنر برای هنر اگر برای گریز از اسارت در دست سودجویان فرصت طلب مطرح باشد و هدفش، شناخت خستگی ناپذیری معنای زندگی از آلودگیها و کارهای غیر عقلاتی است، این همان هنر متعهد است، که بهتر است چنان که برشمردیم بگوییم: تعهد هنرمند، چون هنرمند متعهد آفرینش خود را بر این پایه استوار می‌کند

که شنونده، خواننده و تماشاگر خود را به اندیشه وادارد تا به آنچه در پیرامون زندگی خود برخورد دارد شناخت پیدا کند و مفید را از غیر مفید تشخیص دهد، تا بتواند در حیات معقول آن را به کار بندد. به عبارت دیگر پژوهش و آفرینش هنر متعهد بر این مبناست که همه آنچه را که در یک محیط و یک جامعه و کل جهان پهناور شناخته و مورد پذیرش واقع شده است، نه یکجا قبول می‌کند و نه یکجا رد می‌نماید، بلکه کار خود را بر اساس اینکه چه باید باشد طرح‌ریزی می‌کند و آفرینش خود را در راه ساختن مدینه فاضله و حیات معقول انسان به کار می‌گیرد. از ابتدا زیباییهای مطلوب و پسندیده را که از دید دیگران مخفی است، حس و شناسایی می‌کند، و خلاقیت خود را در بازشناسی و شناساندن دریافته‌های خود به کار می‌اندازد، در این صورت «هنر برای انسان در حیات معقول، انسان را به تکاپوی آگاهانه در بی‌نهایت وجود خویش و طبیعت رهنمود می‌شود که النهایه رجعت آن به کمال ربوبی است.»<sup>۲۹</sup>

شاید این سؤال در ذهن خواننده پیدا شود که این نحوه نتیجه‌گیری از مباحث مطروحه در این نگارش ضرورتی نداشت که به اقوال و آرای بعض دانشمندان خارجی نیز در رشته زیباشناسی و هنر و ادبیات متکی شد که غرب‌زدگی را تداعی کند، باید توجه داشت که فعلاً بخشی از سردمداران ادبیات و شعر ما به دیدگاههای علمی، فلسفی و هنری غرب چشم دوخته‌اند و در این مقال روی سخن با کل جامعه هنری و ادبی است، لذا آنچه از نظرها و آرا که از دیدها پنهان داشته شده است و با باورهای ما همسانی دارد، ما می‌توانیم به آنها استشهاد کنیم، و باید کرد تا تأیید مطالب و اهداف خود را مستندتر کنیم، زیرا بسیاری از دست‌اندرکاران ادب و شعر امروز که چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند، می‌دانند و خوب هم می‌دانند که حقایق و دستورات دینی ما انسان‌ساز و مترقی است و نمی‌خواهد و نمی‌گذارد انسان حیوان‌وار

زیست کند، اما این خود پیش‌اندازان دانسته بعض رفتار منحط را که مستقیماً وسیله دشمن دوست‌نما یا دوستان ناآگاه اما پرشور انجام می‌شود به نام فرهنگ دینی و هنری ما معرفی می‌کنند و با طرح و مخالفت کردن با آن رفتارها خود را روشنفکر و پیشرو به حساب می‌گذارند و خود را به نوشته‌ها و گفتارهای همین دانشمندان برون مرزی متکی می‌کنند، ما می‌خواهیم یادآور شویم که هر جا اندیشمند فرهیخته و دلسوخته باشد می‌خواهد انسان، انسان باشد و راه کمال را در پیش‌گیرد و این نی از نیستان جدا شده را به وصال مطلوب او رجعت دهد و گر نه ما در این نوشته سر درگیر شدن با افکار و آرا مختلف را نداریم، زیرا این روش برای سودجویی و بهره‌وری کارساز است، چون غیر از گفت‌وگو در رد و بدل آرا آن هم بر سیل استدلال صحیح و متکی بودن به واقعیات و فرهنگ جامعه خود، بلکه به وجهی این درگیریها و بازارباییها به پیش رانده می‌شود که به رونق بازار افزوده شود و طرح هر مسئله تازه‌ای به وجود آورد و آتش طبّاخان ادبیات آنچنانی را داغتر کند. و گریز از این آشفته بازارها خود مقدمه پیدا کردن راه سلامت و نیکو زیستن انسانی است. ما مقصد خود را انتخاب می‌کنیم و راه را از چاه نشان می‌دهیم چون با فرهنگ دینی و ملی خود عجین شده‌ایم و به آن وابستگی درونی داریم، فرهنگی متقن و استوار، فرهنگی که دیده شده است با زور و لشکرکشی به ملک و مال یک جامعه فرهیخته ممکن است غالب شد، اما تسلط به فرهنگ آن ملت محال و غیر مقدور است.

«واژه فرهنگ در قالب کوتاه و در واقع پذیرفته شده متعارف نمی‌گنجد، به هر حال کافی است که در اینجا خاطر نشان شود که این واژه به‌طور معمول به باورها، اندیشه‌ها، مفاهیم، ارزشها و هنجارهایی اطلاق می‌شود که اعضای یک جامعه به‌طور مشترک، بدانها قایل هستند، کلمه «مشترک» در اینجا همچون کلید حل مسئله به‌شمار می‌آید، زیرا غالباً چنان می‌پندارند که

عناصر یک فرهنگ را قالب ضوابط آن - یعنی ساخت متشکلی که به رفتار هر یک از افراد یک جامعه شکل می‌بخشد - پدید می‌آورد. بدین‌سان، فرهنگ، نهادها و فعالیتها، بافتهای مسلط رفتاری و شناخت شخصیت یک اجتماع را بجز از راه رجوع به زمینه‌های فرهنگی آنها یعنی باورها، مفاهیم و هنجارهای مسلط نمی‌توان کاملاً درک کرد.»<sup>۳۰</sup> هر آنکه توجه خود را به تعبیر فرهنگی معطوف می‌سازد، باید رابطه متقابل و پیچیده بین فرهنگ و جامعه، بین باورها و مفاهیم حاکم را از یک سو، و رویدادهای اجتماعی و نهادهای حاکم را از سوی دیگر مورد مذاقه و تعمق قرار دهد.<sup>۳۱</sup> و «هنر اگر نخواهد رشته پیوند خود را با نقش ویژه اجتماعی‌اش بگسلد، باید جهان را تحول پذیر بنماید، و به تحول یافتن آن یاری کند.»<sup>۳۲</sup>

همان‌طور که انسان نمی‌تواند در جامعه‌ای که در آن به سر می‌برد، زیستن خود را از همه شرایط، قیود، قوانین، ابزار و امکانات زندگی متداول آزاد کند و به زندگی ادامه دهد، هنر هم در شرایطی به وجود می‌آید که هنر یا وابسته به آن شرایط یا عکس‌العمل آن شرایط است، و در هر صورت ماهیت هنر چنین اقتضا می‌کند که وابستگیهای مناسب در آن بروز و ظهور کند، از راه همین وابستگیها و هنجارهای رفتاری شناخته شده، راه را به سوی مقصد متعالی خود بگشاید.

«باید اعتراف و قبول کرد که هر هنرمند اقلأً (زیرا موضوع نژاد امروز مورد انتقاد شدید واقع شده است) تحت تأثیر محیط طبیعی بویژه جامعه است، هر هنرمند شریک افکار اخلاقی و علمی و اعتقادات اجتماعی مذهبی مردمانی است که در میان آنان زندگی می‌نماید و از این رو بالضروره مجبور است در آثار خود که به دیگران عرضه می‌دارد کم و بیش عواطف و احساسات معاصرین خود را بیان نماید و تفکیک زمان خود را که محصول علم است به کار برد و گر نه کسی به معنی و مفهوم آنها پی نخواهد برد.»<sup>۳۳</sup> ولی نباید چنین پنداشت که هنرمند باید آیینة تمام نمای جامعه خود باشد، چون



به آنچه که هست قناعت نمی‌ورزد، بلکه در تکاپوی این خواهد بود که جامعه‌ای برتر از آنچه هست به وجود آورد. حتی این امکان را دارد که علیه تمام موازین موجود کاری انجام دهد که مردم غفلت زده‌ای را که با زندگی بخور و نمیر معمول عادت کرده‌اند، را علیه خود بشوراند. اما هنرمند را چاره جز این نیست که «فلک را سقف بشکافد و طرحی نو در اندازد»<sup>۳۴</sup>

در عین حال که منعکس‌کننده تمام خوبیها و زشتیها می‌باشد این نبوغ را هم دارد که آنچه‌انتر کند و نیز تفهیم کند که چه کمبودهایی در جامعه وجود دارد و چه بدلهایی در زندگی جامعه جای اصل را گرفته است و مردم از آن غفلت دارند.

هنرمند صاحب نظر که دارای استعداد سرشار باشد

### پا برگها

- ۱- امیرمؤمنان - کتاب «زیبایی و هنر در اسلام» از محمدتقی جعفری، از فیض کاشانی، از ابویصیر، الوافی، جزء ۱۱، ص ۹۳
- ۲- دکترعلی شریعتی: مقدمه در نقد و ادب، دکتر مندد، ص ۶
- ۳- به اختصار و نقل به معنی، محمدتقی جعفری، زیبایی و هنر در اسلام، ص ۱۴
- ۴- هگل، در مقدمه محمدشاهوری بر «هنر چیست» تولستوی، ترجمه کاوه دهگان، ص ۱۴-۱۳
- ۵/۱- هربرت رید: «فلسفه هنر معاصر»، ترجمه محمدتقی فرامرزی، انتشارات نگاه، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۱۷۰.
- ۵/۲- سر هربرت رید (Sir Herbert Read) شاعر، منتقد و مفسر بزرگ هنر مدون و جنبشهای هنری در بریتانیا، متولد دسامبر ۱۸۹۳ متوفی ژوئن ۱۹۶۸. برای اصلاح بیشتر به «فلسفه هنر معاصر» ترجمه محمدتقی فرامرزی، انتشارات نگاه، چاپ ۱۳۶۲ مراجعه شود.
- ۶- فرهنگ فارسی معین
- ۷- فرهنگ آندراج
- ۸- هوم
- ۹- همسترویس
- ۱۰- تولستوی
- ۱۱- باومگارتن
- ۱۲- هربرت رید
- ۱۳- هربرت رید: «معنی هنر» ترجمه نجف دریابندری، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم، ص ۲
- ۱۴- محمدتقی جعفری: «زیبایی و هنر در اسلام» ص ۲۵
- ۱۵- فلسین شاله: «شناخت زیبایی»، ترجمه علی اکبر بامداد، انتشارات طهوری، ص ۱۶۲
- ۱۶- تولستوی: «هنر چیست» ترجمه کاوه دهگان، ص ۱۳۱
- ۱۷- همان، ص ۱۳۰
- ۱۸- هربرت رید: «معنی هنر» ترجمه نجف دریابندری، ص ۲۲۲
- ۱۹- تولستوی: «هنر چیست» ترجمه کاوه دهگان، ص ۱۳۱
- ۲۰- همان، ص ۱۷۷
- ۲۱- ارنست فیشر: «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی» ترجمه فیروز شیروانلو انتشارات توس، ص ۱۷
- ۲۲- همان، ص ۴۵
- ۲۳- هربرت رید: «معنی هنر» ترجمه نجف دریابندری در باره حکاکای‌های جهان کانسئیل به نقل از «مناظر انگلستان»، ص ۱۴۴-۱۴۵
- ۲۴- فلسین شاله: «شناخت زیبایی» ترجمه علی اکبر بامداد، انتشارات طهوری، ص ۸۷
- ۲۵- دکترعلی شریعتی: هنر، مجموعه آثار (۳۲)، ص ۱۹
- ۲۶- دکتر عبدالکریم سروش، گفتگو، ص ۶۱-۶۲-۶۰
- ۲۷- ارنست فیشر: «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی» ترجمه فیروز شیروانلو، ص ۹۵
- ۲۸- همان، ص ۱۰۰
- ۲۹- به اختصار و نقل به معنی، محمدتقی جعفری: «زیبایی و هنر» مبحث هنر برای هنر، ص ۱۵۸
- ۳۰- زی.باربو: «گستره و محدوده جامعه شناسی هنر و ادبیات»، برگردان فیروز شیروانلو، ص ۱۷۶- ۱۷۵
- ۳۱- همان، ص ۱۸۴
- ۳۲- ارنست فیشر: «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی»، ترجمه فیروز شیروانلو، ص ۶۶
- ۳۳- فلسین شاله: «شناخت زیبایی (استتیک) ترجمه علی اکبر بامداد، انتشارات طهوری، ص ۱۶
- ۳۴- به گفته خواجه شمس الدین حافظ.